

دل نوشته‌های دختران کانون اصلاح و تربیت از ایام نوروز

ای کاش نوروز بعدی خانه باشیم



هلیا عسگری



نمی دانستم جرم‌شان چیست و چرا آنجا هستند در بخش دختران که باز شد، انگار تمامی این سوالات در صورت نقش بسته بود. خانمی که در راز باز کرد تا من را دید گفت «تس با بااسم ما زندانبان است اما شبیه بقیه مردمیم. از بچه‌ها من ترس درسته که خلافتکند اما ترسناک نیستند».

یواش یواش با بچه‌ها بیشتر آشنا شدیم. هیچ وقت مستقیم از خودشان، زندگی‌شان و جرم‌شان نپرسیدم اما کلاس من کلاس نویسندگی بود. بچه‌ها داستان‌های خودشان یا داستان‌شان را تعریف می‌کردند و نوشتند. برخی مرتکب قتل شده‌اند و برخی به خاطر سرقت اینجاستند. یکی همه‌چیز را کشتن و حمل مواد مخدر. دروغ نگویم باور نمی‌شد. بچه‌ها انگامی کردم و فکر می‌کردم چطور می‌تواند یک دختر بچه درگیر این اتفاقات می‌شود. چرا باید به جای اینکه بازی کند، شور و شوق زندگی داشته باشد و برای آینده‌اش تصمیم بگیرد، در این چهار دیواری است. و دردم روزهایی بیشتر می‌شد وقتی که می‌دیدم این قدر قرص می‌خورد که نای حرف زدن

ندارد. بیشتر بچه‌هایی خوابی دارند، استرس دارند و روزی چهار تا هشت قرص می‌خورند. تا در دشان، غم‌شان و استرس‌شان کمتر شود. کمتر یادشان بیفتد که چه بلایی سرشان آمده، کمتر در خواب کلبوس بینند و کمترین دردها از زندگی کنند. بغض گلویم را می‌گیرد وقتی زهرای ۱۹ ساله من به خاطر دوز بالای قرص هایش تلوتلومی خورد، دسرای ۱۷ ساله من فریادش را شنیدم و گریه‌اش را شنیدم. خوابش می‌برد و فقط زیر لب می‌گوید «خانم من فریادش را شنیدم و گریه‌اش را شنیدم». بچه‌ها این طوری نیستند. «آیدای ۱۵ ساله نمی‌تواند تمرکز کند و مدینه ۱۳ ساله شیطون بر سر و صدایک کلمه هم حتی حرف نمی‌زند. دلم می‌خواهد بغل‌شان کنم و بهشان بگویم

قانون پلاس: دخترهای کانون اصلاح و تربیت برای این عیدشان نوشتند. از اینکه خوابگاه‌شان را می‌تکانند برای نوروز، سفره هفت‌سین می‌چینند و دور هم می‌نشینند برای تحویل سال و در دل‌شان دعا می‌کنند. سال دیگر آخانه‌شان باشند، پیش پدر و مادر و برادر و خواهر. چشم‌های‌شان پر از اشک می‌شود و از ته دل می‌خواهند هیچ دختری مجبور نباشد عیدش را در کانون بگذارد. آن‌ها چاره‌ای ندارند که بمانند. آن‌ها می‌مانند اجباری این خانه‌اند.

زمان سال تحویل دل‌شان پر می‌کشد برای خانه‌شان، بغض تنهایی‌شان آدم را خفه می‌کند. تنهایی و غربت‌شان جنگ می‌زند به دل. چه می‌شد می‌توانستیم عیدمان را با آن‌ها تقسیم کنیم. امیدوارم روزی آزاد شوند و کنار خانواده‌شان روزهای خوشی تجربه کنند.

دوست داشتم عید را خانه بودم

نگار ن: با آمدن عید تمامی دنیا تغییر می‌کند و یک دگرگونی در کل جهان پیش می‌آید. حال و هوای نوروز از اول اسفند شروع می‌شود. مردم بیرون به دنبال خرید عید و خانه‌تکلی می‌روند. کانون هم حال و هوای خودش را دارد. زمانی که کانون هستیم، از اول اسفند برای لحظه تحویل سال روز شماری می‌کنیم. توی کانون به رسم همیشگی خانه‌تکلی صورت می‌گیرد و همه دخترها دست به کار می‌شوند و همه جاروبرقی می‌اندازند. بیشتر بچه‌ها دل‌های برای نظافت عمومی ندارند ولی کار گروهی که برای شست و شو شروع می‌شود، شور و اشتیاقی که برای آبابازی یا یکدیگر است همه‌چیز را از تن به در می‌کند. بچه‌ها فریاد می‌کنند در حیاط را خیلی دوست دارند و به آن‌ها

خوش می‌گذرد زمانی که هشتاد و شش نفر تمام می‌شود، توی حیاط نااهرامی خوردن و استراحت کوتاهی می‌کنند. هر ساله در کانون دختران، بچه‌ها برای تزئینات خوابگاه با هنرهایی که یاد گرفته‌اند خوابگاه را درست می‌کنند و وسایل سفره هفت‌سین خودشان را با اسفند میسازند و سفره هفت‌سین را می‌چینند. دختران خودشان سبزه سفره هفت‌سین را می‌کارند و گاهی این قدر سبزه درست می‌کنند که به جاهای مختلف کانون هم داده می‌شود.

به عادت هر ساله سفره هفت‌سین‌های کوچکی برای سالن اداری و مدیریت درست و به آن هاتقدیم می‌شود ولی چیزی که بچه‌ها در عیدهای کانون حس نمی‌کنند، هیجان خرید لباس عید است که دوست دارند خودشان لباس بخرند. با اینکه در ایام نوروز خیرهای عزیز به کانون می‌آیند و برای خوشحالی بچه‌ها لباس و خوراکی هدیه می‌دهند ولی ما دوست داریم خودمان لباس مان را انتخاب کنیم. هیچ چیز مثل انتخاب و خرید لباس آن‌ها در آستانه نوروز برای ما دلچسب و پر هیجان نیست.

با خوبی و بدی می‌گذرد. امیدوارم کسی عید در کانون نباشد و بیرون پیش خانواده خود باشد؛ حتی اگر پولی برای خرید شب عید یا مسافرت نداشته باشی ولی آن را خودت درست کنی. خداوند روزی رسان است و حواسش به بنده‌هایش هست. پس به امید روزی که کسی در عید توی کانون دختران نباشد.

نوروز کانون دلگیر است

در اسفند بوی عید نوروز به خوبی به مشام می‌رسد. مسئول خوابگاه در تکاپوی تزئینات و نظافت است. بچه‌ها نگاه و رفتارشان نشان می‌دهد که نمی‌خواهند در کانون باشند و می‌خواهند آغاز نوروز و سال تحویل کنار خانواده خود باشند. مسئولان در تلاش هستند بچه‌ها را آزاد کنند. عید در کانون بسیار دلگیر است. پرند هم پر نمی‌زند. فضای خوابگاه به کلی تغییر می‌کند. لباس‌ها نو می‌شود. هفت‌سین صورتی رنگ و ظروف سفالی دست‌ساز روی میز پهن می‌شوند. تنگ ماهی و سنبل و سبزه سبزه گندم همه روی این میز چیده می‌شوند. گل‌های رنگی کوچک که هر کدام گنجشکی کوچک به آن‌ها چسبیده است جا می‌گیرند توی راهرو و پشت پنجره‌ها که بهار را برای مان پررنگ‌تر کنند.

نمای خشکی خوابگاه با ستاره‌های آبی که رنگ و آبی فیروزه‌زین می‌شوند. روختی‌ها تازه و نورانی پهن می‌کنیم روی تخت‌های مان. با این کارها تازگی را به خوابگاه‌مان می‌آوریم تا دستکم بعضی چیزها که برای مان تکراری هستند جدید و دلچسب به نظر برسند.

درست است که کانون چهار دیواری و زندان است اما حال و هوای نوروز جان دوباره‌ای به اینجا می‌بخشد. دیوارها و محوطه‌مان دیگر سرد و بی‌روح نیستند. انگار گل‌های پسر از گل‌خانه‌مان به همه‌مان گل عیدی می‌دهد. بچه‌ها می‌خندند و کنار هم با آهنگ می‌رقصند و بیشتر از هر روز به خودشان می‌رسند. امسال بچه‌ها تعدادشان بسیار کم است و نظافت کمی سخت شد اما فرارسیدن نوروز خستگی مان را کاهش داد. چیزی که بچه‌ها خوبی دیده‌اند می‌شود، چشم‌های اشک‌آلود بچه‌ها دور میز هفت‌سین است. سبزه‌ها را با کلاه‌های ما جودر دست می‌کنند و این بخش خیلی لذت‌بخش است و احساس می‌کنم این برنامه را بچه‌ها بسیار دوست دارند. اما من جشن‌های آهنگی تئاتر را بسیار دوست دارم اما عید کانون را به شخصه دوست ندارم. دوست دارم به مرخصی برم ولی ای کاش می‌شد دوست عزیزم، نگار را هم با خود می‌برد و از اینکه نمی‌توانم متأسفم.

30 نفر در حوادث مختلف تهران جان سپردند. صفحه‌های ۱۳۵۰-۱۳۴۰ سال‌های حوادث. جوانی برادر خود را روز عید در خانه مادرش کشت. حواش و اتفاقات. ۵ نفر بر اثر ریزش تونل کشته شدند. در تصادف اتوبوس با سواری ۶ نفر بقتل رسیدند.